هزینـــه ی ازدواج مردخـــدمتکار را بـــه ســـرقت واداشـت

25 خرداد 1405

مـرد خـدمتکار کـه نمی‌توانسـت خواسـته‌های نوعروسـش را بـرآورده کنـد سـناریوی سـرقت از خـانه زن ثروتمند را اجرا کرد.

به گزارش مادران ودختران به نقل از «ایران»، چند روز قبل تلفن همراه مهندس جوانی به صدا درآمد و مادرش که پشت خط بود با ناله و صدایی که به سختی شنیده می‌شد از او درخواست کمک کرد. مهندس جوان بلافاصله محل کارش را ترک کرد و راهی خانه مادرش در شرق تهران شد.
به محض ورود به خانه، مادرش را که به سختی مجروح و بی‌هوش بود پیدا کرد. زن میانسال به بیمارستان منتقل شد و بعد از درمان و بهبودی نسبی به مأموران گفت: خدمتکار قبلی ساختمان این بلا را سرم آورد. من قبلاً مدیر ساختمان بودم و تقی هم خدمتکار و نظافتچی ساختمان بود.اما مدتی قبل رفت و ما یک کارگر دیگر آوردیم.

روز حادثه داشتم وارد آپارتمانم می‌شدم که تقی را در ساختمان دیدم. به من گفت تازه ازدواج کرده و بیکار است و از من خواست برایش کاری پیدا کنم. به او گفتم اگر کسی کارگر خواست خبرش می‌کنم اما وقتی می‌خواستم در خانه را ببندم پایش را بین در گذاشت و مرا هل داد و با زور وارد شد. بعد با چوبی که در دست داشت به من حمله کرد. گلویم را فشار داد و طلاهایم را با زور گرفت و چند ضربه دیگر به من زد و تصور کرد که من مرده‌ام.

با شکایت زن میانسال، کارآگاهان پلیس به دستور بازپرس امیرحسین شریفی وند وارد عمل شده و به بازبینی دوربین‌های مداربسته برج پرداختند و صحبت‌های زن میانسال تأیید شد. با شناسایی هویت سارق، کارآگاهان، کارگر جوان را در ساختمانی در نیاوران دستگیر کردند. با اعتراف مردجوان به دستور بازپرس شعبه سوم دادسرای ویژه سرقت متهم در اختیار کارآگاهان اداره آگاهی قرار گرفت و تحقیقات در این خصوص ادامه دارد.

سرقت 3 میلیاردی

مرد 27 ساله که تا لحظه دستگیری فکر می‌کرد مرتکب قتل شده گفت: من خدمتکار بودم و به خانه همه ساکنان می‌رفتم و نظافت می‌کردم. زن میانسال با تصور اینکه من آدم مطمئنی هستم، پیش من خیلی راحت با فرزندانش تلفنی صحبت می‌کرد و از محل نگهداری طلاهایش و مقدار طلاهایش حرف می‌زد. غافل از اینکه من تمام اینها را در ذهنم ضبط می‌کردم.

چه مدت بود که نقشه سرقت را می‌کشیدی؟

از زمانی که نامزد کردم. همسرم خیلی زیاده‌خواه بود و دلش می‌خواست من برای هر مناسبتی برایش طلا بخرم. می‌گفت سرویس طلای عروسی‌مان باید گران باشد و حتماً هم باید برایش عروسی بگیرم. اما من توانایی برآورده کردن خواسته‌هایش را نداشتم به همین دلیل تصمیم گرفتم که پول درست و حسابی از یک جا جور کنم. ناگهان یاد طلاهای مدیر ساختمان افتادم. در مدتی که آنجا کار می‌کردم می‌دانستم که او به تنهایی زندگی می‌کند و من به راحتی می‌توانستم از خانه‌اش سرقت کنم.

چرا او را تا این حد کتک زدی؟

برای اینکه می‌خواستم بمیرد. اگر زنده می‌ماند هویت مرا برملا می‌کرد. البته الان که دستگیر شدم و فهمیدم که او زنده مانده است خیلی خوشحالم و در تمام این مدت عذاب وجدان لحظه‌ای رهایم نکرد.

با طلاهای سرقتی چه کردی؟

طلاها را حدود 3 میلیارد تومان فروختم و با مقداری از پول به سلیقه نامزدم برایش طلا خریدم و مقداری از پول‌ها را هم نگه داشتم تا هزینه عروسی کنم.

- مرضیه همایونی